

پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، سال ۸، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸
(از ص ۱۱۹ تا ص ۱۳۴)



10.22059/jlcr.2019.277387.1214
Print ISSN: 2382-9850--Online ISSN:2676-7627
<http://jlcr.ut.ac.ir>

دلایل رویکرد امیرخسرو دهلوی در غزل به وقوع گویی و واسوخت‌سرایی

آسیه ذبیح‌نیا عمران^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور

نجمه کریمی‌نژاد

دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۱۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۱

چکیده

مکتب وقوع و شاخه مشهور آن «واسوخت»، در اوایل قرن دهم در تاریخ ادبیات فارسی جایگاه ممتازی در غزل فارسی دارد. این شیوه که حد فاصل میان سبک عراقی و هندی است، بیشترین تغییرات و دگرگونی‌ها را در موضوعات شعری بعد از سبک عراقی ایجاد نموده است. امیرخسرو دهلوی از عارفان و شاعران نامدار پارسی‌گوی هندوستان، در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. با وجود اینکه او یکی از شاعران برجسته سبک عراقی است، اما باید وی را از پیشروان وقوع‌گویی در ایران به شمار آورد. سادگی زبان و بیان، واقعیت مسائل بین عاشق و معشوق از ویژگی‌های برجسته مکتب وقوع است که در غزلیات وی نمود فراوانی دارد. عاشق در غزلیات امیرخسرو در این طرز بیان، ناز معشوق را نمی‌خرد، بلکه هنگامی که با بی‌توجهی معشوق مواجه می‌شود، از وی اعراض می‌کند و زبان به گلایه و سرزنش می‌گشاید. تنبیه کردن و انتقام گرفتن از معشوق سنگدل، بیان روابط و حالات بین عاشق و معشوق، رویگردانی عاشق از معشوق و برعکس، تنبیه و تنزل معشوق، توجه به معشوق مذکر، وصف حالات وصال، بیان خاکساری و ذلت معشوق، بیچارگی عاشق و... از ویژگی‌های غزل اوست. بر اساس دستاورد مقاله، این شاعر در غزلیات خود سوز و گداز حاصل از عشق را که از عناصر مهم در مکتب واسوخت است، در وجود خود درک کرده است و آن را به صورت مضمون‌آفرینی همراه با باریک‌اندیشی و خیال‌بافی در غزلیات خود به کار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: امیرخسرو، واسوخت، مکتب وقوع، عاشق، معشوق، غزل، سبک عراقی.

۱. مقدمه

امیرخسرو دهلوی در سال (۷۲۵-۶۵۱ ق.) در پتیالی هندوستان به دنیا آمد. پدرش از ترکان لاجین بود که به هند مهاجرت کرده بود. امیرخسرو از دوران کودکی با شعر و موسیقی آشنا شد و به سبب استعدادی که در گفتن شعر داشت، به دربارهای بزرگ هند راه یافت. وی در تمام انواع شعر، اعم از غزل، مثنوی، قصیده و رباعی طبع‌آزمایی کرد و به سه زبان هندی، فارسی و عربی تسلط کامل داشت. امیرخسرو دهلوی یکی از «مهم‌ترین شاخص‌ها در دو ادبیات عظیم مشرق، یعنی فارسی و هندی محسوب می‌شود» (یدی و وفایی، ۱۳۹۲: ۲۴). پنج دیوان *تحفة الصغر*، *وسط الحیات*، *غرة الکمال*، *بقیة النقیة*، و *نهایة الکمال* را از اشعار خود فراهم کرد. *خمسۀ امیرخسرو* که در سال (۶۹۸ ق.) به سبک نظامی سروده شده‌است، مهارت او را در سخنوری نشان می‌دهد. امیرخسرو در علم موسیقی نیز مهارتی تمام داشت و داستان‌های متعددی دربارهٔ موسیقی‌دانی وی وجود دارد. در *شعر العجم* آمده‌است:

«امیرخسرو علاوه بر هندی، در آهنگ و آوازهای فارسی هم مهارت داشت و لذا این دو موسیقی را به هم ترکیب داده، عالم تازه‌ای پدید آورده‌است. او خود پرده‌ها و آهنگ‌های زیادی اختراع کرده‌است» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۱۰۰ / ۲).

وی *رسائل الإعجاز* یا *اعجاز خسروی و انشاء امیرخسروی* را در تصوف و موسیقی ایرانی و هندی نوشته‌است (ر.ک: دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۰). در اواخر عمر به تصوف روی آورد و به سیر و سلوک معنوی پرداخت و تحت تربیت شیخ نظام‌الدین اولیاء درآمد. امیرخسرو در سال (۷۲۵ ق.) وفات یافت و به سبب ارادتی که به شیخ نظام‌الدین اولیاء داشت، او را در پایین پای شیخ دفن کردند. امیرخسرو شاعر اوایل قرن هشتم و بزرگترین شاعر فارسی‌گوی هند است. در کامل و تمام بودن وی در *شعر العجم* آمده‌است:

«باید دانست که در هند از ششصد سال به این طرف کسی به جامعی امیرخسرو نیامده‌است و اگر راست گفته شود، در ایران و ممالک عثمانی هم در طول مدت هزار سال، اگر کسانی بدین جامعی و دارای این همه کمالات و هنرهای گوناگون پیدا شده باشند، انگشت‌شمار و فقط یک دو چار خواهند بود» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۹۷ / ۲).

غزلیات امیرخسرو روان و ساده است. با اینکه در قرن هشتم هنوز شاعران به سبک عراقی شعر می‌سرودند، اما امیرخسرو در بیشتر اشعار خود به وقوع‌گویی و گاهی به سبک واسوخت روی می‌آورد. وی پیوسته از معشوقی مذكر سخن می‌گوید و روابط عاشق و معشوق را به صورت واقعی بیان می‌کند. سبک وقوع و واسوخت در ابتدای قرن دهم

شکل می‌گیرد و سبکی بینابین سبک تیموری و سبک هندی است. در این سبک، شاعران به بیان حقایق و واقعیت‌های میان عاشق و معشوق می‌پردازند. در این مقاله، به دلایل وقوع گویی امیرخسرو در قرن هشتم پرداخته می‌شود و نیز ویژگی‌های سبک وقوع در شعر امیرخسرو بررسی می‌شود.

۲. بیان مسئله

قرن هشتم در تاریخ ادبیات فارسی بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا از یک طرف، شاعران چیره‌دست در این قرن ظهور کرده‌اند و از طرف دیگر، اشعار زیبا و دل‌انگیزی با موضوعات شعری متنوع در این قرن سروده شده‌است. شعر این قرن حدّ واسط بین سبک عراقی و هندی است و در واقع، شاید بتوان گفت که پیدایش اصلی مکتب وقوع در این قرن بوده‌است. بیشترین تغییرات و دگرگونی‌ها در موضوعات شعری سبک عراقی نیز در این دوره بوده‌است و مضامین و مسائلی در آن مطرح است که از نظر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی حائز اهمیت هستند.

امیرخسرو یکی از برجسته‌ترین غزل‌سرایان این قرن است که مصادیق مکتب وقوع و شاخه آن، «مکتب واسوخت»، به وفور در شعر او یافت می‌شود و پیرامون بیشتر موضوعات شعری، مانند توحید، منقبت، مرثیه، عشق، عرفان و... شعر سروده‌است. شالوده اصلی غزل‌ها و مثنوی‌های او عشق است و هنگامی که از عشق سخن می‌گوید، گویی سوز و گذار حاصل از عشق را در وجود خود درک کرده‌است. یکی از مفاد اصلی شعر او، اعراض از معشوق است که شاخصه مکتب وقوع است. به همین دلیل، ما شعر او را به عنوان یکی از شاعران بزرگ این قرن از نظر موضوع وقوع‌گویی بررسی، تجزیه و تحلیل و نیز طبقه‌بندی می‌کنیم.

۳. پرسش‌های پژوهش

مقاله حاضر به سؤالات زیر پاسخ می‌دهد:

- دلایل رویکرد امیرخسرو دهلوی به وقوع‌گویی در غزل چیست؟

- شخصیت عاشق و معشوق در وقوع‌گویی امیرخسرو چه جایگاهی دارد؟

۴. پیشینه و ضرورت پژوهش

درباره وقوع‌گویی در غزلیات امیرخسرو دهلوی تاکنون هیچ مقاله‌ای نوشته نشده که امید است فتح بابی در این زمینه باشد. اما برخی از آثار مرتبط منتشرشده درباره مکتب وقوع و زیرشاخه آن واسوخت، به شرح زیر است. برای آشنایی بهتر ویژگی‌های شعری مکتب

وقوع و بعضی از ویژگی‌های آن، آثاری چون مکتب وقوع در شعر فارسی از احمد گلچین معانی (گلچین معانی، ۱۳۷۴)، سبک‌شناسی شعر از سیروس شمیسا (شمیسا، ۱۳۷۴)، دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی از خسرو فرشیدورد (فرشیدورد، ۱۳۷۸)، آفاق غزل فارسی از داریوش صبور (صبور، ۱۳۸۴)، سیر غزل در شعر فارسی از سیروس شمیسا (شمیسا، ۱۳۸۰) و سبک‌شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو از محمد غلامرضایی (غلامرضایی، ۱۳۸۱) را می‌توان نام برد. همچنین، مقالات زیر را نام برد:

– مقالهٔ محمود فتوحی رودمعجنی (۱۳۹۴) با عنوان «سبک واسوخت در شعر فارسی» که در نشریهٔ نامهٔ فرهنگستان منتشر شده‌است.

– مقالهٔ حمیدجعفری قریه‌علی (۱۳۸۷) با عنوان «وقوع‌سرایی وحشی بافقی در غزل» که در نشریهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه سمنان چاپ شده‌است.

– مقالهٔ حسن ذوالفقاری (۱۳۶۹) با عنوان «بابافغانی و مکتب وقوع» که در مجلهٔ هلال منتشر شده‌است.

– مقالهٔ توران رزمجو (۱۳۹۰) با عنوان «نگاهی به مکتب واسوخت در تاریخ ادبیات ایران» که در کتاب ماه ادبیات چاپ شده‌است.

امیر خسرو را باید از غزل‌سرایان بزرگ و برجستهٔ مکتب وقوع و واسوخت دانست و از آنجا که مهم‌ترین ویژگی شعر مکتب وقوع و واسوخت به نوعی تغییر در موضوعات شعری است، ضروری است موضوعات دیوان غزلیات او به عنوان یکی از برجسته‌ترین شاعران این مکتب تجزیه و تحلیل شود تا خواننده شناخت بهتری از موضوعات شعری این شاعر بزرگ حاصل کند.

۵. بحث و بررسی

۱-۵. انگیزه و علل گرایش به وقوع‌گویی در اشعار امیر خسرو دهلوی

غزل عاشقانه در تمام دوره‌های شعر فارسی وجود دارد. غزل عاشقانه تا قبل از قرن ششم همان تغزل قصیده است که در وصف طبیعت، می و معشوق است. در شعر برخی شاعران سبک خراسانی می‌توان اشعاری را یافت که وقوع‌گویی در آن وجود دارد، اما باید توجه داشت که شعر این دوره بر اساس واقعیت‌ها نوشته می‌شود و معشوق تا قبل از قرن ششم جایگاه والایی ندارد؛ زیرا او غلام یا کنیز شاعر است:

«در اشعار رئالیستی این دوره، فی‌الواقع، معشوق همان شاعر است و ترک برده را باید عاشق محسوب داشت؛ زیرا شاعر است که به او جفا کرده‌است و به او (مملوک) فرمان می‌دهد و حتی او را می‌آزارد» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۴۴).

معشوق تا قبل از قرن ششم واقعی است و چون غلام یا کنیز شاعر است، شاعر هرگاه بخواهد، به او جور و جفا و نامهربانی می‌نماید. از قرن ششم به بعد، سبک شعر تغییر می‌کند و اشعار شاعران بزرگ به سمت و سوی سبکی کشیده می‌شود که معشوق در آن دست‌نیافتنی و دیرباب می‌شود و غزل‌های عاشقانه پُر از سوز و گداز و رنج سروده می‌شود و کم‌کم از واقعیت‌های جامعه فاصله می‌گیرد. معشوق در غزل عاشقانه سبک عراقی که بیشتر شاعران از قرن ششم تا نهم از آن تبعیت می‌کنند، بدین گونه است. امیرخسرو دهلوی شاعر اوایل قرن هشتم است و اگرچه در غزلیات او ویژگی‌های سبک عراقی وجود دارد، اما برخی غزل‌ها را به طریق سبک وقوع و واسوخت سروده‌است و می‌توان او را پایه‌گذار این سبک در زبان فارسی دانست. با مقایسه غزل‌های امیرخسرو با شاعران هم‌دوره، این تفاوت کاملاً مشهود است. وقوع‌گویی و گاهی واسوخت در اشعار امیرخسرو بر اساس دلایلی است که در زیر ذکر می‌گردد:

۱-۵. تحول در اوضاع اجتماعی

از قرن ششم بر اثر حمله مغول و نابودی شهرها و کتابخانه‌ها و نیز اوضاع نابسامان کشور، بیشتر شاعران به هند، ماوراءالنهر و افغانستان مهاجرت کردند. در دربار هند به دلیل شعردوستی، فرهنگ‌دوستی و احترام پادشاهان، شاعران جایگاه خوبی داشتند و زمینه برای پیشرفت به وجود آمد. امیرحسن دهلوی نیز که شاعر قرن هشتم و معاصر امیرخسرو است، اندکی وقوع‌گویی دارد. اما در ایران، بعد از حافظ و تا پایان قرن نهم، تمام شاعران از دوره‌های پیشین تقلید می‌کنند و جامی بهترین شاعر قرن نهم، سبک‌آور نیست. دربار مغول و بی‌علاقگی پادشاهان به شعر و شاعری و نیز اوضاع نابسامان جامعه زمینه را برای رشد و حرکت به سوی تغییر سبک به وجود نمی‌آورد. امیرخسرو در دربار هند جایگاه بسیار خوبی داشت و این خود باعث شد که در تمام زمینه‌های شعری طبع‌آزمایی کند. وی شعر تمام شاعران دوره‌های پیشین را بررسی کرد. در چشم‌اندازی روشن‌تر، ذوق و قبول دربار هند در گرایش امیرخسرو به شعر و نوآوری تأثیرگذار بوده‌است.

۲-۱-۵. تقلید از سعدی

امیرخسرو، همان گونه که خود اشاره می‌کند، در غزل پیرو سعدی است. او به «سعدی هند» (صفا، ۱۳۶۹: ۷۸۰) معروف بود: «امیر این را مخصوصاً خاطر نشان ساخته است که در هر یک از اصناف سخن، پیرو که می‌باشد و شرح آن بدین‌قرار است: غزل - سعدی...» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۱۰۸/۲).

«در مخزن/الأخبار مسطور است که امیر خسرو را اعتقاد تمام به شیخ مصلح‌الدین سعدی بوده و همیشه آرزوی صحبت ایشان می‌کرده، در وقتی که سلطان غیاث‌الدین بلبن ملتان را مقرر سلطنت خود ساخت، امیر خسرو به سلطان عرض نمود که دو کلمه به حضرت شیخ بنویسید و خدمتش را از روی خواهش بطلبید. شاید به توجه شما سعادت صحبت آن بزرگ دریابیم» (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۶۳: ۶۲).

اگرچه این هم‌صحبتی اتفاق نیفتاد، اما ارادت امیر خسرو به سعدی را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که برای شناخت غزلیات امیر خسرو، باید آشنایی کاملی با غزلیات سعدی و شیوه او داشت. نقد زهد ریایی و بیان واقعیت‌های اجتماعی، ساده و روان بودن از ویژگی‌های غزلیات سعدی است. الفاظ در غزلیات سعدی آشناست و کمتر کلمه‌ای است که برای خواننده امروزی ناآشناست:

«هیچ کس بی‌دامنی تر نیست لیکن پیش خلق

باز می‌پوشند و ما بر آفتاب افکنده‌ایم»

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۴: ۶۷۱).

بیان واقعیت‌ها درباره معشوق نیز به گونه‌ای است که کمتر شاعری در آن دوره به این شیوه سخن رانده است:

«ز من مپرس که در دست او دلت چون است

از او پیرس که انگشتهاش درخون است»

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۴: ۵۸۵).

صراحت گفتار و فاش سخن گفتن هم در گلستان و هم در بوستان وجود دارد. امیر خسرو نیز اشعار زیادی در نقد زهد ریایی دارد:

«ای نصیحت‌گو برو از من چه می‌خواهی که نیست

در من آن مذهب که روزی شیخ باشم یا مرید»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۰۷).

«می‌بخور و به دامنم پاک بکن دهان و لب

تا نکنم از این سپس دعوی پاک‌دامنی»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۵۴۶).

وی در اشعارش عشق را به عقل ترجیح می‌دهد:

«خسروا عشق همی باز و به خوبان میزی

عقل بگذار که او عاقبت‌اندیش آمد»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۳۳).

امیر خسرو در بیان واقعیت‌های بین عاشق و معشوق نیز شیوه سعدی را پی می‌گیرد:
«هر زمان گویی که خسرو جادویی چون می‌کنی
این می‌پرس از من، بی‌رس از غمزه جادوی خویش»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۵۰).

۱-۳. گرایش به تصوف

امیرخسرو بعد از فوت مبارک‌شاه خلجی به تصوف روی آورد و مرید سلطان‌المشایخ روزگار خود، «شیخ نظام‌الدین محمدبن احمد دهلوی»، مشهور به نظام اولیاء (متوفی ۷۲۵ ق.) شد:
«و تربیتی که از او یافت، در حوزه تصوف نیز به او مقام و مرتبه ویژه‌ای بخشید و تالو آموزه‌های حکمی و عرفانی در اشعار او کاملاً آشکار است. او این آموزه‌ها را با بهره‌گیری از آثار استادان نامدار ادب فارسی، به‌ویژه سعدی، نظامی، سنایی و خاقانی به اوج فصاحت و شیوایی عرضه می‌دارد...» (اخگر حیدرآبادی، ۱۳۸۵: ۱۴۱).

تصوف از همان ابتدا دو گرایش داشته‌است:

«صوفیان دو دسته بودند: قلیلی از آنان مانند ابن عربی، شهاب‌الدین سهروردی و شمس تبریزی و مولانا آمدبازی را نمی‌پسندیدند و دسته دیگر که اکثریت با آنان بود، شاهدباز بودند. این دسته اخیر برای توجیه کار خود از آموزه‌های عرفانی سوء استفاده می‌کردند» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۹۷).
معشوق در غزل امیرخسرو مذكر است و بارها در اشعار عاشقانه به آن اشاره می‌کند:
«جان فدای پسرانی که نکورو باشند

راحت جانست جفاشان چو جفاجو باشند»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۴۲).

«آباد نشد دل که خراب پسران شد

حسن پسران آفت صاحب‌نظران شد»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۶۱).

«جانی ندانم اینچنین یا زندگانی ای پسر

کز خوبرویان جهان با کس نمایی ای پسر»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۲۷).

امیرخسرو به حسن دهلوی دل‌بسته بود:

«علاقه و عشقش به حسن دهلوی یکی از واقعات مهم حیات صوفیانه او می‌باشد. حسن بسیار خوب‌صورت و قشنگ و پیشه‌اش نانواپی بود» (شلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۹۴/۲).
عشق امیرخسرو به حسن دهلوی باعث شد او هم به مریدان نظام‌الدین اولیاء بپیوندد.
خود امیرخسرو در برخی از اشعار به حسن دهلوی اشاره می‌کند:

«شد شراب این دیده و سلطان حسن

از کجا منزل در این ویرانه کرد»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۴۴).

«خسروا شعر تو اسرار خدا نیست مگر

کز سخن‌های توام بوی حسن می‌آید»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۳۱).

معشوق مذکر باعث شد که امیرخسرو هر آنچه را که می‌سرود، بر اساس واقعیت و حقیقت بسراید و به‌صراحت از معشوق گله و شکایت کند و از او رویگردان شود. تشبیه معشوق به حضرت یوسف و ایاز مکرر در غزلیات امیرخسرو دیده می‌شود:

«یوسف عهد خودی توای صنم با این جمال

می‌رسد شاهی ترا بر دلبران سلطان ما»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۰).

«فراق روی چو تو یوسفی کسی داند

که روشنش شود آب دو دیده یعقوب»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۹).

«خون‌ها همه خورد این چه شکل است

دل‌ها همه برد این چه ناز است

محمود به خاک شد هنوزش

دل سوی کرشمه ایاز است»

(دهلوی، ۱۳۸۷: ۱۳۶۱).

مبنای مکتب وقوع نیز بر وجود معشوق مذکر بود:

«در مکتب وقوع، معشوق مرد است؛ زیرا اصل بر حقیقت‌گویی است و از این رو، سخن‌گفتن از

زن خطرناک است» (خانلری، ۱۳۵۴: ۲۹۸).

اگرچه معشوق مرد در میان ترکان مرسوم بوده‌است و امیرخسرو نیز از ترکان لاجپین

بود که به هند آمده بود.

۱-۴. طبع‌آزمایی در تمام زمینه‌ها

امیرخسرو سبک‌آور نیست و خود نیز بدان اشاره می‌کند. او با اینکه فارسی‌زبان نیست، اما تمام بزرگان فارسی‌زبان را می‌شناسد. اگر به سبک عراقی شعر می‌سراید، محدوده معنایی را گسترده‌تر می‌کند و وقتی از معشوقی دست‌نیافتنی و دیریاب سخن می‌گوید، خود را سگ کوی آن معشوق می‌داند و این معنایی است که تا آن وقت مرسوم نبود. همین برای

شاعران قرن نهم و عهد شاهرخ شاه زمینه‌ای می‌شود تا اشعار «سگیه» را به وجود آورند: «عاشق، موجودی محروم و بدبخت است، به طوری که اشعار «سگیه»، یعنی اشعاری که شاعر در آن آرزو می‌کند تا سگ کوی عشق یا معاشر آن باشد» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

«از درش زاهد به باغ جنتم دعوت مکن

سر فرو نارد سگ کویش به جنات نعیم»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۴۰۲).

اگرچه امیرخسرو پیرو غزلیات سعدی است، باز در سطوح معنایی گسترده‌تر به بیان معشوق می‌پردازد. سعدی نیز اندکی وقوع‌گویی دارد، اما امیرخسرو در بیان واقعیت‌های عاشق و معشوق پا را فراتر می‌گذارد:

«اگر دستم رسد روزی که انصاف از تو بستانم

قضای عهد ماضی را شبی دستی برافشانم»

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۴: ۶۶۷).

«روزی از دست جفا آخر عنان بستانم

داد خود دانم از این پس بر چه سان بستانم»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۷۲).

در صنایع و بدایع آنچنان گسترده کار کرده که شبلی این طریق او را «کوه کندن و کاه برآوردن» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۱۴۷/۲) تعبیر کرده‌است. اگرچه وی در قصیده، غزل و مثنوی مقلد شاعران بزرگ است و در گذشته نیز تقلید از بزرگان امری پسندیده بوده‌است، اما: «این عقیده به طور ضمنی در اندیشه شاعران وجود داشته که هر گونه ابداعی که در زمینه صور خیال و معانی شعری باید به وجود آید، نباید از قلمرو دید و نگرش قدما بیرون باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۲۱۵). با وجود این، تا آنجا که بتواند، در برخی شیوه‌ها نوآور و مبدع است.

۲-۵. ویژگی‌های مکتب وقوع و نمود آن در غزلیات امیرخسرو

۲-۵-۱. ساده و روان بودن

امیرخسرو شاعر قرن هشتم است، اما خواننده امروزی به راحتی بدون استفاده از فرهنگ لغت می‌تواند معانی غزل‌های وی را دریابد. سادگی و روانی از ویژگی‌های غزل امیرخسرو است. وی در تصویری و آهنگین کردن کلام نیز مهارتی تمام دارد و این باعث شده‌است که مخاطب با کلامش بهتر ارتباط برقرار کند. غزلیات وی بیشتر بر سطح لفظی استوار است و با دانستن مفردات و ترکیبات به راحتی قابل فهم است. شبلی نعمانی در این زمینه می‌نویسد: «غزلیات امیر اکثر به زبانی آمده که گویی دو نفر یک جا نشستند، به کلی بی‌تکلف، صاف و ساده دارند، با هم حرف می‌زنند» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۱۳۴/۲).

«من بر سر آنم که کنم جان بفدایت
آری سَرِ وصلم چو نداری، چه توان کرد
صبر است دوی دل بیچاره محزون
ای دل چو تو بی صبر و قراری، چه توان کرد»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۵۱).

بیشتر غزلیات امیر خسرو به همین صورت ساده و روان است.

۲-۲-۵. بیان واقعیت‌ها و حقیقت‌نمایی در روابط عاشق و معشوق
وصف روابط عاشق و معشوق و نیز حقیقت‌نمایی در غزلیات امیر خسرو کاملاً مشهود است. گله و شکایت از معشوق، سرزنش کردن، اشاره به ناپایداری عمر معشوق، وصف ویژگی‌های منفی و رویگردانی از معشوق و نیز پیشیمانی از محبت‌های گذشته از مواردی است که در غزلیات امیر خسرو وجود دارد. گاهی درباره معشوق به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی معشوق روبه‌روی او نشسته‌است:

«من از لب تو خورم خون تو از دل و جگر
چه دوستی بود این خون یکدگر خوردن»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۴۸۰).

«از دشمنی آنچه بود کردی
ای دوست چننین کنند یاران؟»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۴۶۰).

گاهی خود را از تمام عاشقان کوی معشوق برتر می‌داند:
«دیگران گرچه دم از مهر و وفا نیز زنند
به وفای تو که چون من دگری نیست ترا»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۲).

«ای جهانی بنده چون من مر ترا
نیست چون من بنده‌ای دیگر ترا»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۳).

۳-۲-۵. حالات عاشق در غزلیات امیر خسرو
اگرچه عاشق در غزلیات امیر خسرو، مانند سبک عراقی، عاشقی اندوهگین، وفادار، دورافتاده، بی‌اختیار، مطیع و یا حتی سگ کوی معشوق است، اما در تمام غزل‌ها، معشوق با تمام ویژگی‌های منفی در طرف مقابل عاشق قرار می‌گیرد. در مواردی نیز عاشق

پشیمان، دلزده، روی گردان از معشوق، مغرور و قدرتمند است که این ویژگی‌ها شعر را به سبک وقوع و واسوخت نزدیک می‌کند.

۱-۳-۲-۵. معشوق، اندوهگین

«تا دل ز من ببردی، از ناله شب نخفتم

ای دزد بشنو آخر، فریاد پاسبان را»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۶).

رحمتی ناموخت آن سنگین دل ناپاک را»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳).

«نالۀ جانسوز خسرو کو به دل‌ها شعله زد

۲-۳-۲-۵. عاشق، وفادار

بسیار چنین‌ها به سرِ اهل وفا رفت»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۴۳).

شرم دار آخر که من یار وفادارم ترا»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۶).

«رنجه نشوم گر به جفا سر بُریم زانک

«نیست شرط ای دوست با یاران دیرینت جفا

۳-۳-۲-۵. عاشق، دورمانده

بر من که سوختم ز فراق، این گمان مبر»

(همان: ۳۳۶).

«گفتی که نیست یاد منت از خدا بترس

۴-۳-۲-۵. عاشق، بی‌اختیار و مطیع

خارم اندر دیده، گر با گل بیازارم ترا»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۶).

«خواری و آزار بر من گر به تیغ آید ز تو

۵-۳-۲-۵. عاشق، سگ کوی معشوق

در سنت دیرینه ادبیات فارسی، عاشق در مقام عبودیت، خود را سگ معشوق دانسته است

که «این گونه شعرها را در ادبیات به طنز «سگیه» نامیده‌اند» (یوسف‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۷):

سگم گردِ سرِ آن کویِ مردم»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۹۰).

چون سگانم شهره بازار بودن هم خوش است»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۶۷).

«ز من پرسی که بر در کیستی تو

«گرچه از من شیرمردی ناید اندر کوی عشق

۶-۳-۲-۵. اظهار کوچکی عاشق در برابر معشوق

با سگ کوی تو گفتم که برآرم نفسی...

چون به پابوس تو ای جان، نشدش دسترسی

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۸۷۳).

«در سر افتاده ز عشق توأم، ای جان، هوسی

سربه‌سر با سگ کوی تو نهاده خسرو

۷-۳-۲-۵. عاشق قدرتمند و مغرور

دادِ خود دانم از این پس بر چه سان بستانمت»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۷۲).

به همه جهان چو خسرو، دگری نمای ما را»

(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۲).

روزی از دست جفا آخر عنان بستانمت

«چو منت هزار عاشق، بود ای صنم ولیکن

۸۳-۲-۵. عاشق، پشیمان و دلزده از معشوق

«نبودی آن که مَنّت دلنواز می‌گفتم
چرا ز ساده‌دلی با تو راز می‌گفتم»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۵۴۲).

«اگر چه با تو حدیث جفا نخواهم کرد
ولیک تا بتوانم، وفا نخواهم کرد»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۹۹).

۹۳-۲-۵. عاشق، روی‌گردان از معشوق

امیر خسرو در برخی اشعار، سبک واسوختی دارد و از معشوق روی‌گردان می‌شود:
«هر بار گفته‌ای که ز پهلوی من برو
رفتیم اینک از تو و پهلوی گذاشتیم
خویی که دل به صحبت یاران گرفته بود
بگسست سلک صحبت و آن خو گذاشتیم»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۴۲۳).

در برخی اشعار نیز معشوق را نفرین می‌کند:
«بی من سوخته هر شب که حرامت بادا
با گل و نقلِ تر و جام مصفاً چونی؟!»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۵۵۶).

«ای که بردی آبروی من ز آه دل بترس
چون مرا در جان زدی آتش، مشوغافل ز دود»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۰۷).

امیر خسرو خال روی معشوق را کنایه از داغ آه عاشق می‌داند:

«داغی است از شراره آه کسی مگر
خال سیه که بر رخ چون ارغوان تست»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۹۹).

وی در برخی اشعار به «ناپایداری عمر معشوق» اشاره می‌کند:

«بر پنج روز نیکویی، چندین مناز و بد مکن
تا چشم را برهم زنی، بینی که پایان در رسد»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۹۰).

«مناز ای بُت چین که چین هم
نماند، قرار جهان اینچنین هم نماند
به بحر غم آر عاشقان کشته گردند
شکرخنده نازنین هم نماند»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۱۹).

گاهی هم معشوق را پشیمان از کارهای گذشته می‌داند:

«دی مرا در خون بدید و رخ بگردانید و رفت
من چنین دانه پشیمان از خطای خویش بود!»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۹۹).

۴-۲-۵. حالات معشوق در غزلیات امیر خسرو

۱-۴-۲-۵. معشوق جفاکار و بی‌رحم

«فریاد از این جفا که من از یار می‌کشم
اندک همی شمارم و بسیار می‌کشم»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۴۲۸).

«غمزه‌زنان چنین هم، بی‌رحم‌وار مگذر
دانی که هست آخر، جانی هر آدمی را»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۲).

۲-۴-۲-۵. معشوق سنگدل

«دلی از سنگ نبُود چون دل تو بُت سنگین یغما و ختن را»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۷).
«دل سنگین تو وزنم ننهد وه که کسی سنگ قلب تو از این سینه قلاب نبرد»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۲۳).

امیرخسرو دلیل سنگدلی معشوق را به کنایه چنین می‌آورد:

«بسیار آگینه دل‌ها شکسته‌ای زین جرم سنگ شد دل نامهربان تو»
(همان: ۴۹۵).

۳-۴-۲-۵. معشوق بی‌وفا و عهدشکن

«عهدها بستی و می‌داشتیم امید وفا ای امید من و عهد تو سراسر همه باد»
(همان: ۲۲۴).
«وفا و مهربانی کرد با خلق چو دور خسرو آمد، بی‌وفا شد»
(همان: ۱۷۰).

۴-۴-۲-۵. معشوق نامهربان

«ز بدمهری نمی‌افتد نظر بر رویم آن مه را مبادا در جهان کس را مه نامهربان افتد»
(همان: ۱۴۲).
«من جور آن نامهربان، دارم ز خاموشی نهان اویم نیارد بر زبان، کان بی‌زبان من کجا»
(همان: ۸).

۵-۴-۲-۵. معشوق نامسلمان و کافرکیش

«نامسلمان دل من در خم ابروی تو مُرد هیچ کس هندوی ما را سوی محراب نبرد»
(همان: ۲۲۳).
«ای بُت بدکیش، چشم نامسلمان را بیوش در مسلمانی چرا تاراج کافر می‌کنی»
(همان: ۵۴۹).

گاهی به کنایه معشوق را از کافر هم بدتر می‌داند:

«کافر نکند با دل من آنچه تو کردی یعنی که در اسلام روا باشد از این‌ها»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۲).

۶-۴-۲-۵. معشوق مردم‌آزار

«از او یارب نپرسی و مرا سوزی به جای او چو سیری نیست از آزار خلق آن ناپشیمان را»
(همان: ۴).
«برنیفتاد آخر از عالم نشان مردمی شرم دار از مردمان و مردم‌آزاری مکن»
(همان: ۴۷۱).

۲-۴-۲-۵. معشوق خونخوار

«چندین چه غمزه می‌زنی از بهر کشتتم
صید تو نیست زنده، مکن رنجه شست را»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۳۴).
«این جفاکاریت که نوبه‌نو است
مگر این جان کشته را درو است»
(همان: ۱۲۰).

۲-۵-۸۴. معشوق بدخو و تلخ‌گو

«دل که با خوبان بدخو آشنایی می‌کند
شیشه‌ای با خارهای زورآزمایی می‌کند»
(همان: ۲۰۹).
«تلخ می‌گویی و من می‌بینمت از دور و پس
زهر کی آید فرو گر ننگرم تریاک را»
(همان: ۳).

گاهی به کنایه بدخویی معشوق را از ناتوانی او می‌داند:

«ز بدخویی جگر خون کرد چشمت
مگر بدخوی‌اش از ناتوانی است»
(همان: ۵۴).

گاهی به کنایه به معشوق می‌گوید که بدی کن، چون من به جای تو از خدا می‌خواهم تو را ببخشد:

«اگر با من ز بد گفتن خوشی ای من فدای تو
تو بد می‌کن که من بهر تو استغفار می‌گویم»
(همان: ۳۷۵).

۲-۵-۹۴. معشوق جادوگر

«از بهر آنکه دست نماید به جادوان
هر ساعدیش را ید بیضای دیگری است»
(همان: ۱۰۵).
«مار زلفت حلقه‌حلقه در دل خسرو نشست
هر دم آر آگه نگردد غمزه جادوگرت»
(همان: ۷۳).

۲-۵-۱۰۴. معشوق شوخ و بی‌شرم

«گر خسروا می‌سوزدت از خامیش رنجه مشو
بسیار باید تا هنوز آن شوخ نادان دررسد»
(همان: ۱۹۰).
«اگر ز حال من آن شوخ را خبر باشد
بسوزد آر دلش، از سنگ سخت‌تر باشد»
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۲۸۹).

کنایه به معشوق در بیشتر غزلیات امیر خسرو دیده می‌شود. هنگامی که در وصف زیبایی معشوق سخن می‌گوید، در ادامه به این اشاره می‌کند که غیر از درد برای من چیزی نیستی:

«رویت گل و لب شکر و این عجب که نیست
جز دردِ سر به حاصل از آن گلشکر مرا»
(همان: ۳۵).

۶. نتیجه

از مجموع مطالب می‌توان چنین بیان داشت که امیرخسرو دهلوی با اینکه از شاعران سبک عراقی است، از سرآمدان مکتب وقوع‌گویی و واسوخت محسوب می‌شود. مکتب وقوع و شاخه آن واسوخت، مکتبی است که در ربع اول قرن دهم در شعر فارسی به وجود آمد و غزل را از صورت خشک و بی‌روح قرن نهم دگرگون کرد و تا ربع اول قرن یازدهم ادامه داشت. این مکتب، برزخی میان شعر دوره تیموری و سبک هندی بود. غرض از وقوع‌گویی و واسوخت در غزلیات امیرخسرو دهلوی، بیان حالات عشق و عاشقی از روی واقعیت است. شالوده غزلیات امیرخسرو، همچون مکتب وقوع و واسوخت، بر اساس جزئی‌گویی است که مراد از آن، بیان جزئیات رفتار عاشق و معشوق است که در گذشته شعر فارسی به ندرت سابق داشته که همین موضوع نیز به وفور در ابیات امیرخسرو دیده می‌شود. واسوخت که شاخه‌ای از مکتب وقوع است، نوعی عکس‌العمل همراه با قهر و عتاب است که عاشق در مقابل قدرناشناسی معشوق از خود نشان می‌دهد. دیوان غزلیات امیرخسرو دهلوی سرشار از مضامین وقوع و واسوخت است که این مضامین به گونه‌های مختلفی چون وصال، هجر، عجز، شکوه و... نشان داده شده است. در مجموع، از ۱۷۲۶ غزل دیوان امیرخسرو، ۲۵۱ غزل به سبک وقوع و واسوخت سروده شده است که ۱۵ درصد غزل‌های امیرخسرو را شامل می‌شود.

منابع

- اخگر حیدرآبادی، میرزا قاسم‌علی (۱۳۸۵)، *مجموعه رسایل عرفانی*، تهران، دانشگاه تهران.
- جعفری قریه‌علی، حمید (۱۳۸۷)، «وقوع‌سرایی وحشی بافقی در غزل»، *نشریه زبان و ادبیات فارسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان*، صص ۲۲-۴۵.
- خانلری، پرویز (۱۳۵۴)، *صائب و سبک هندی*، تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.
- دهلوی، امیرخسرو (۱۳۶۲)، *خمسه امیرخسرو دهلوی*، تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران، انتشارات شقایق.
- _____ (۱۳۶۱)، *دیوان کامل امیرخسرو دهلوی*، به کوشش محمود درویش، تهران، انتشارات جاویدان.
- _____ (۱۳۸۷)، *دیوان امیرخسرو دهلوی*، با مقدمه محمدروشن، تهران، انتشارات نگاه.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۶۹)، «باباغانی و مکتب وقوع»، *کیهان اندیشه*، ش ۳۳، صص ۱۷۹-۱۸۷.
- رزمجو، توران (۱۳۹۰)، «نگاهی به مکتب واسوخت در تاریخ ادبیات ایران»، *کتاب ماه ادبیات*، ش ۴۸، صص ۸۰-۸۴.
- سعدی، مصلح‌بن عبدالله (۱۳۷۴)، *کلیات*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، طلوع.

- شبلی نعمانی، محمد (۱۳۶۳)، *شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران ۱ و ۲*، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۸)، *صُور خیال در شعر فارسی*، تهران، انتشارات نگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)، *سبک‌شناسی شعر*، تهران، انتشارات فردوس.
- _____ (۱۳۸۰)، *سیر غزل در شعر فارسی*، تهران، انتشارات فردوس.
- _____ (۱۳۸۱)، *شاهدبازی در ادبیات فارسی*، تهران، انتشارات فردوس.
- صبور، داریوش (۱۳۸۴)، *آفاق غزل فارسی*، چ ۲، تهران، زوار.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، فردوس.
- غلامرضایی، محمدرضا (۱۳۸۱)، *سبک شعر پارسی از رودکی تا شاملو*، تهران، جامی.
- فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی (۱۳۶۳)، *تذکره میخانه*، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، اقبال.
- فتوحی رودمعهنی، محمود (۱۳۹۴)، «سبک واسوخت در شعر فارسی»، *نامه فرهنگستان*، ویژه‌نامه شبه‌قاره، س ۱، ش ۳، صص ۷-۳۳.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۸)، *درباره ادبیات و نقد ادبی*، چ ۳، تهران، امیرکبیر.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۷۴)، *مکتب وقوع در شعر فارسی*، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- یدی، نرگس و عباسعلی وفایی (۱۳۹۲)، «ریخت‌شناسی و عناصر زینتی عرفانی اشعار امیرخسرو دهلوی»، *زیبایی‌شناسی ادبی*، د ۵، ش ۱۸، صص ۲۳-۳۷.
- یوسف‌نژاد، یوسف‌علی (۱۳۸۹)، *تصحیح دیوان شیخ آذری*، رساله دکتری، استاد راهنما: مصفا، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.